

تحولات و چالش‌های سیاسی طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران

علی جان مرادی جو^۱

چکیده

پرداختن به مسئله طبقه متوسط جدید به منزله یکی از گروه‌های اصلی تأثیرگذار در دوران معاصر تاریخ ایران به‌ویژه در چهار دهه اخیر، از ابعاد گوناگونی اهمیت دارد. یکی از این ابعاد که تأثیر به‌سزایی در شناخت انقلاب اسلامی داشته و خواهد داشت، تحولات، ویژگی‌ها و چالش‌های سیاسی طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی است. این که ظهور و وجود طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران چه تحولات سیاسی را پشت سر گذاشته و چه چالش‌هایی را فرا روی نظام جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد؟ سؤال اصلی مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. به لحاظ روش‌شناسی از نوع مطالعه توصیفی تحلیلی می‌باشد که برای جمع‌آوری اطلاعات از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که ظهور طبقه متوسط جدید در ایران و تحولات آن، نظام جمهوری اسلامی را با چالش‌هایی از قبیل سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی، منازعه گفت‌وگویی با طبقه متوسط سنتی، خواسته‌های سیاسی متکثر و حکمرانی خوب مواجه ساخته است.

واژه‌گان کلیدی: طبقه متوسط جدید، جمهوری اسلامی ایران، چالش‌های سیاسی، منازعه گفت‌وگویی.

۱- استادیار علوم سیاسی دانشگاه افسری امام حسین (ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول) moradialijan@gmail.com

مقدمه

در دهه‌های اخیر برای مطالعه تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورها و مناطق مختلف، توجه به طبقه متوسط و تحقیق در مورد چگونگی شکل‌گیری، رشد و نیز عملکرد آن، رویه‌ای عمومی شده است؛ زیرا تجربه نشان می‌دهد که پیدایش و رشد این طبقه به‌طور طبیعی به تحولات سیاسی - اجتماعی منجر می‌شود. البته در تعریف امروزی از طبقه متوسط، صرفاً میزان درآمد و نقش و جایگاه اقتصادی آن موردنظر نیست، بلکه آن‌چنان‌که مورد نظر جامعه‌شناسان نیز بوده، کارآمدی، عقل‌گرایی و تحصیل‌گرایی، نوگرایی، دموکراسی خواهی و عدم تعلق نسبی به سطوح و طبقات عالی و دانی جامعه از خصوصیت بارز این طبقه به شمار می‌آید.

در جامعه سیاسی ایران اعضای طبقه متوسط را به دو گروه سنتی (مقدم) و جدید (متأخر) تقسیم‌بندی می‌کنند که هر کدام از این دو گروه خود دربرگیرنده چندین قشر، شأن و منزلت اجتماعی می‌باشد. طبقه متوسط سنتی شامل دو قشر اجتماعی روحانیت و تجار و بازاریان سنتی است درحالی‌که طبقه متوسط جدید که محصول فرایند نوسازی، رشد و توسعه اقتصادی، رشد و گسترش شهرنشینی، بوروکراسی و آموزش عالی در ایران است و امروز به‌شدت به لحاظ کمی در حال گسترش است، اقشار اجتماعی همچون کارمندان، مدیران، روشنفکران، دانشجویان، متخصصان یا حرفه‌ای‌ها اعم از مهندسان، پزشکان و... را در برمی‌گیرد که در پژوهش حاضر تلاش شده است به آن‌ها پرداخته شود. مطابق با الگوی تحلیلی این پژوهش هر کدام از این اقشار اجتماعی به‌طور نسبی به لحاظ نقش سیاسی در برخورد با سیستم موجود رفتار سیاسی اجتماعی خاصی را از خود بروز می‌دهند. بخشی از آن‌ها همچون اکثر کارمندان به خاطر آن‌که در استخدام دولت و سیستم موجود هستند و درآمدی به‌جز حقوق دولتی ندارند شدیداً محافظه‌کار، سربه‌زیر و خنثی بوده، بخش دیگری همچون اکثر مدیران بخش‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی دولتی به خاطر هم‌پیوندی با نظام موجود و برخورداری و اختصاص مزایای زیاد به آن‌ها

حامی نظام بوده و توجیه‌گر وضع موجود می‌باشند. بخش دیگری از طبقه متوسط جدید هم چون اکثر متخصصان و حرفه‌ای‌ها به خاطر برخورداری از تخصص بالا، درآمد بالا و وجهه اجتماعی مطلوب تلاش می‌کنند از فرصت فراهم آمده موجود نهایت بهره‌برداری را نموده و موقعیت مطلوب خود را تداوم بخشند. این در حالی است که برخلاف سه بخش فوق‌الذکر که یا تمایل و یا توانایی برهم زدن وضع موجود را ندارند بخش دیگری از طبقه متوسط جدید همچون اکثر روشنفکران و دانشجویان تلاش دارند با نقادی نظام موجود، وضع موجود را به نفع وضع مطلوب دگرگون سازند.

با تأسیس جمهوری اسلامی به مثابه نظام سیاسی مبتنی بر آرمان‌های الهی - مردمی با هدف صیانت از دستاوردهای انقلاب با چالش‌های داخلی و خارجی و در قلمروهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی مواجه شد. چالش‌های سیاسی جمهوری اسلامی با در نظر گرفتن اهداف، آرمان‌ها و چشم‌انداز آینده انقلاب اسلامی از یک سو و واقعیت‌ها و موانع داخلی و بین‌المللی از سوی دیگر، فهم‌پذیر می‌شوند. در واقع چالش‌های سیاسی به معنی بررسی انواع خطراتی است که موجودیت «قدرت» و بقای جمهوری اسلامی یا هویت ملی و یا ایدئولوژی آن را تهدید می‌کند.

با این حال در جمهوری اسلامی ایران به علت ملاحظات سیاسی، جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان سیاسی همیشه طبقه متوسط جدید و حتی سایر طبقات و اقشار اجتماعی را در زمان‌های گذشته بررسی کرده‌اند و به وضعیت موجود این طبقه در تحولات سیاسی در چهار دهه گذشته همچون دوره سازندگی، اصلاحات و اصول‌گرایی کمتر اهتمام ورزیده‌اند. اگر مطالعاتی هم به زمان حاضر اختصاص یافته تنها روی بخش‌هایی از این طبقه همچون قشر دانشجویی، روشنفکران، کارمندان و معلمان صورت گرفته است.

بر این اساس محقق درصدد پاسخگویی به این پرسش است که ظهور و وجود طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران چه تحولات سیاسی را پشت سر گذاشته و چه چالش‌هایی را فرا روی نظام جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد؟ برای پاسخ به این

پرسش، پس از تبیین مفهومی و نظری طبقه متوسط جدید، شاخص‌ها و ویژگی‌های آن و بررسی تحولات طبقه متوسط جدید، در نهایت به مهم‌ترین چالش‌های سیاسی ناشی از ظهور طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران از قبیل منازعه گفتمانی با طبقه متوسط سنتی، تأکید بر حکمرانی خوب، سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی و انسداد اجتماعی می‌پردازیم.

چارچوب مفهومی و نظری

۱- **طبقه متوسط:** مفهوم طبقه متوسط^۱ مفهومی بسیار قدیمی است. در یونان باستان به‌خصوص در فلسفه ارسطویی تعادل جوامع در گرو آن دانسته شده است که از گرایش مبالغه‌آمیز به یک‌سو پرهیز گردد و همواره موقعیت آرمانی را در میانه و حداقل دو سوی متضاد با یکدیگر می‌جست (فکوهی، ۱۳۸۳: ۱).

نخستین بار توماس گیسبورن^۲ در سال ۱۷۸۵ م مفهوم «طبقه متوسط» را به‌عنوان یک تعبیر ترکیبی در اشاره به طبقه متمول و متمکن (صاحبان دارایی) و پیشه‌وران به کار برد که جایگاهی بود مابین زمین‌داران و ملاکان از یک‌سو و کارگران کشاورزی و شهری از سوی دیگر. این معنا رایج‌ترین کاربرد مفهوم «طبقه متوسط» در سالیان قرن نوزدهم بود، ولی در قرن بیستم اصطلاح «طبقه متوسطه» در اطلاق به «کارگران یا شاغلان یقه‌سفید» به کار گرفته شد که طیف وسیعی را در برمی‌گرفت؛ از پزشکان، حسابداران، وکلا، حقوقدانان، قضات، اساتید دانشگاه و امثالهم گرفته تا افراد درگیر در مشاغل نسبتاً معمول و نیمه تخصصی مثل کارمندی، کارهای دفتری و یا مشاغل خدماتی و اداری (Bottomore, 1991: 67).

در این پژوهش مراد از طبقه متوسط (اعم از سنتی و جدید)، گروه‌هایی پایدار و نیمه پایدار است که با برخورداری از سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، موقعیت همانندی داشته، نسبت به منافع و سرمایه‌های خودآگاه بوده، به اتحادی هرچند

1. Middle class

2. Thomas Gisborne

نسبی و غیررسمی رسیده باشند و برای نگه‌داشتن موقعیت و قدرت یا به دست آوردن سرمایه‌های فوق با نیروهای اجتماعی دیگر در رقابت هستند.

۲- **طبقه متوسط جدید:** اصطلاح طبقه متوسط جدید^۱، نخستین بار توسط «امیل لدرر»^۲ جامعه‌شناس آلمانی در مقاله‌ای با عنوان «مشکل کارمندان جدید حقوق‌بگیر و پایه‌های نظری و آماری آن» به کار رفت. وی ویژگی این طبقه را در شیوه زندگی و حقوق اعضای این طبقه می‌دید که وجه تمایز آن‌ها دریافت حقوق است. سی رایت میلز^۳ در اثر خود به نام «یقه سپیدان»^۴ طبقه متوسط جدید را کارکنان اداری و دفتری می‌داند. وی معتقد است این طبقه، یا حامی طبقه حاکم می‌شود یا به یاری توده مردم بر می‌خیزد (بشیریه، ۱۳۸۷: ۴۲).

جیمز بیل^۵ طبقه متوسط جدید را متشکل از افرادی می‌داند که موقعیت قدرتی آن‌ها متکی بر استخدام حاصل از مهارت و استعدادی است که به مدد آموزش مدرن به دست آورده‌اند. وی اعضای تحصیل کرده و مؤسس دانشگاه تهران را مرکز ثقل طبقه متوسط جدید در ایران به حساب می‌آورد (بیل، ۱۳۸۷: ۱۰۵-۱۰۰).

از نظر نویسنده طبقه متوسط جدید در ایران به مجموعه افراد، گروه‌ها و اقشاری اطلاق می‌شود که دارای مشخصاتی از قبیل موارد زیر باشند: نیروهای تحصیل کرده، دارای مهارت و استعداد، حامل اندیشه نو، سبک زندگی جدید، دنبال تغییرات اجتماعی و سیاسی مطابق با ساختارهای نظام جهانی و به‌ویژه این که به‌صورت فکری در تلاش برای تأمین معاش هستند.

۳- **تبیین نظری:** طبقه متوسط از جمله اصطلاحات بسیار رایج در علوم انسانی به‌ویژه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است. هرچند مدت‌زمان بسیاری از ظهور این ترکیب در

1. New Middle class

2. Emil Lederer

3. C. Wright Mills

4. White collar

5. James Allen Beall

کتاب‌ها، مقالات و محافل دانشگاهی نمی‌گذرد اما اهمیت و نقش بسیار حساس این گروه در تحولات جوامع سبب شده است تا محققان در کنار سیاستمداران توجه ویژه و خاصی بدان داشته باشند. از مارکس و وبر گرفته تا بوردیو، گیدنز و میلز و بسیاری دیگر همگی به تعریف و تحلیل طبقه متوسط پرداخته و آن را به انواع مختلف؛ بورژوا، مدرن، سنتی و تکنوکرات، کارگری و ... تقسیم کرده‌اند. به‌راستی این گروه از مردم دارای چه ویژگی هستند که تا این اندازه مورد توجه واقع می‌شوند؟ و این ویژگی‌ها واجد چه چالش‌هایی برای نظام‌های سیاسی از جمله نظام جمهوری اسلامی ایران است که توجه ویژه‌ای به آن‌ها می‌شود؟ این‌ها از جمله سؤالاتی است که در متن پیش رو درصدد یافتن پاسخ آن می‌باشیم.

درعین حال طبقه متوسط همچون بسیاری دیگر از مفاهیم علوم اجتماعی دارای معنای دقیق و مورد توافقی نیست. گذشته از تنوع دیدگاه‌های متفکران، اختلاف در ملاک‌ها و ویژگی‌های این طبقه از یک‌سو و نامشخص بودن قلمروی عینی و مصداقی آن از طرف دیگر و همچنین تأثیر تحولات تاریخی بر آن سبب شده است که هر کس از زاویه دید خود تعریفی خاص از آن ارائه دهد.

کارل مارکس^۱ یکی از نخستین معتقدان به اندیشه طبقاتی، طبقه متوسط را حوزه عمومی بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر می‌داند که شامل کارکنان دفتری، کاسب‌ها و گروه‌های همسو می‌باشد. او معتقد است اعضای این طبقه نقش متعادل‌کننده و ثبات‌بخش را در اجتماع بر عهده دارند. وی طبقه متوسط را مانند سایر طبقات اجتماعی محصول مناسبات اقتصادی عصر خویش می‌داند. مفهوم طبقه متوسط در آثار مارکس به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که با توجه به وسیله تولید یا نقشی که در اجتماع یا منابع درآمد دارند، موقعیت متوسطی در جامعه اشغال کرده‌اند (انصاری، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

1. Karl Marx

ماکس وبر^۱ مفهوم طبقه را در مقایسه با مفاهیم «شأن اجتماعی» و «حزب» تعریف می‌کند و هر طبقه، از جمله طبقه متوسط را شامل مجموعه افرادی می‌داند که دارای وضعیت بازاری یا شانس اقتصادی یکسانی هستند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۳۵). امیل لدرر^۲ جامعه‌شناس آلمانی که عموماً از او به‌عنوان اولین متفکر طرح طبقه متوسط جدید یاد می‌شود مفهوم طبقه متوسط را مرتبط با مهم‌ترین ویژگی آن که شیوه زندگی و حقوق اعضای طبقه است بیان می‌کند (مقصودی، ۱۳۸۸: ۳۲۰). پی‌پیر لاروک^۳ طبقه متوسط را شامل گروه‌های متعددی می‌داند که ویژگی مشترک آن‌ها فقط این است که جزء هیچ‌یک از دو طبقه حاکم و طبقه کارگر نیستند (لاروک، ۱۳۵۸: ۸۹).

طبقه متوسط جدید وسیع‌ترین قشر جامعه است که در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی به‌ویژه در پی ظهور اقتصاد خدماتی و رشد و گسترش بخش‌های بوروکراتیک و تکنوکراتیک سر بر آورده است. این سنخ یا رده از طبقه متوسط واجد ویژگی‌ها و خصایلی است که با خصوصیات طبقه متوسط قدیم فرق دارد. طبقه متوسط جدید محصول ظهور سازمان‌های اجتماعی جدید، ظهور مجتمع‌های عظیم و گسترده صنعتی و حکومتی و دیگر اشکال دیوان‌سالاری است که درنهایت به ظهور طبقه حقوق‌بگیر متشکل از شاغلان بخش‌های مدیریتی، اجرایی، تخصصی، فنی، دفتری و اداری در نظام (هویتی و اعتباری حیثیتی) جدید منجر شد. ارزش‌ها و هنجارهای محلی، نمادها و نشانه‌های اعتباری، شئونی یا حیثیتی نظیر مالکیت مؤسسات تولیدی و داشتن مشاغل کوچک، همچنین برخورداری از اموال، املاک و مستغلات، جملگی جای خود را به ارزش‌ها و هنجارهایی داده‌اند که بر نقش فرد در نهادها و سازمان‌های اقتصادی، سیاسی، حکومتی، پزشکی و آموزشی موجود در جامعه‌ای وسیع، پیچیده و ناهمگون تکیه کرده‌اند (نوذری، زمستان ۱۳۸۲: ۱۰۱).

1. Max Weber

2. Emil Lederer

3. Pierre Laroque

در صدسال اخیر با ورود مدرنیته به ایران و آغاز مدرنیزاسیون، طبقه اجتماعی جدیدی بنام طبقه متوسط جدید به تدریج پا به عرصه وجود نهاده است. در واقع این طبقه محصول و مولود شکل‌گیری دولت مدرن و اجرای برنامه‌های نوسازی و تحول در نهادهای سیاسی و فرهنگی و اداری کشور است. طبقه متوسط جدید با ویژگی‌های زیر قرین است: حرفه‌ای، بوروکرات، تحصیل کرده و روشنفکر؛ که هر کدام برخی از ویژگی‌های آن را بیان می‌دارد (توسلی و انصاری، ۱۳۷۹: ۱۵۹).

در تقسیم‌بندی دیگری آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» در ایران دو نوع نیروی اجتماعی را معرفی می‌کند: گروه‌های قومی و طبقات اجتماعی. گروه‌های قومی به گروه‌هایی از افراد اطلاق می‌شود که دارای پیوندهای زبانی، اجداد و قبیله‌ای و مذهب مشترک هستند. طبقه اجتماعی نیز لایه اجتماعی وسیع‌تری است که افرادی را با ارتباطات مشترک و ابزار تولید، اثرات متقابل مشترک با روش اجرایی در یک محیط توسعه‌یافته و نیز نظریاتی مشترک درباره توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بردارد. آبراهامیان گروه‌های اجتماعی را بر اساس موقعیت‌های اقتصادی، فرهنگی و منزلت‌های اجتماعی که متأثر از ارتباطات مشترک با ابزار تولید و خاستگاه فرهنگی و پیوند زبانی و مذهبی است به شکل منسجم و متمرکزی تقسیم‌بندی کرده است. وی در یک تقسیم‌بندی از طبقات اجتماعی در ایران، طبقه متوسط سنتی را شامل: روحانیون، تجار بازار، مغازه‌داران، صاحبان کارگاه‌های فنی و خدماتی، صاحبان کارگاه‌های فنی و خدماتی، صاحبان کارخانه‌های کوچک (شهری و روستایی)، کشاورزان متوسط و بزرگ و طبقه متوسط جدید را شامل: حرفه‌مندان دولت، کارکنان اداری، دانشجویان دانشگاهی، هنرمندان و نویسندگان و سایر روشنفکران می‌داند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۵۳۶ - ۵۳۰).

حسین بشیریه در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی» به تفصیل ابعاد مفهومی و قلمرو مصداقی طبقه متوسط جدید را بیان کرده و آن را دربرگیرنده بروکرات‌های تحصیل کرده، ارتشیان، گروه‌های مذهبی و روشنفکران دانسته است (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۴۳). از دیدگاه بشیریه، طبقه

متوسط جدید در ایران محصول فرایند نوسازی دوران پهلوی بوده و خود در پیشبرد آن فرایند نقش داشته است. وی همچنین معتقد است که این طبقه خواسته‌های مشخص دموکراتیک و ایدئولوژی کمابیش روشنی دارد، ولی ویژگی اصلی آن، نه خواسته‌های اقتصادی محض بلکه خواسته‌های فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیک و سیاسی است که تحقق آن‌ها نیازمند استقرار نهادهای دموکراتیک است. هسته اصلی این نیروی سیاسی-اجتماعی جدید را بر سر هم روشنفکران تشکیل می‌دهند و بر پایه آرمانه‌های روشنفکرانه است که این طبقه فعال جدید سامان و تعیین یافته است (بشیریه، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

از نظر شاخص‌های طبقه متوسط جدید می‌توان بیان داشت که دانشمندان علوم اجتماعی که روی قشریندی اجتماعی کار می‌کنند همواره درصد هستند با ارائه شاخص‌های مناسب، طبقات مختلف اجتماعی را از یکدیگر متمایز کنند. شاخص‌های طبقه متوسط جدید از پراکندگی برخوردار هستند. این طبقه صرفاً با شاخص دارایی و ثروت سنجیده نمی‌شود؛ علاوه بر جایگاه و موقعیت اقتصادی مشابه که زمینه شکل‌گیری طبقه متوسط جدید را رقم می‌زند، به‌اجمال می‌توان شهرنشینی، اشتغال جدید، علاقه به تحصیلات عالی، نرمش و کاهش تعصبات دینی و نوگرایی به مفهوم مدرن را از مهم‌ترین شاخص‌های این طبقه ارزیابی کرد. طبقه متوسط جدید غرب‌گرا نیست، اما در بسیاری جنبه‌ها دلیلی برای تعارض با بر گرفتن ارزش‌های غربی نمی‌بیند و درنهایت به‌طور ظاهری به آن‌ها گرایش دارد؛ به‌عبارت‌دیگر این طبقه متجددمآب است و حتی در روش دین‌داری خود، متناسب با ظاهر، نسبتاً لوکس و مدرن رفتار می‌کند.

می‌توان گفت چهار عامل تحصیلات دانشگاهی، حقوق و درآمد متوسط و متعارف (بالا‌تر از هزینه خانوار) اشتغال در مشاغل جدید که ناشی از تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران است و سبک زندگی مبتنی بر مصرف‌گرایی و شهرنشینی از شاخص‌های عمده در طبقه متوسط جدید در ایران است.

با توجه به ویژگی‌های فوق می‌توان گفت که اعضای طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران شامل حقوق‌بگیران و دیوان‌سالاران نوظهور، مدیران، گروه‌های منزلی مثل روشنفکران و دانشجویان، اعضای حرفه‌ای خدماتی مثل پزشکان و مهندسان و کارگران صنعتی می‌باشند که در درون و یا بیرون حاکمیت فعالیت می‌نمایند.

ویژگی‌های طبقه متوسط جدید

هر یک از اندیشمندان ویژگی‌هایی برای طبقه متوسط جدید در جوامع توسعه‌یافته و رو به توسعه در نظر گرفته است. این ویژگی‌ها در مجموع عبارت است از: بر پایه نظریات گوناگون، این طبقه حاصل توسعه بورژوازی و بوروکراسی است؛ سر برآوردن طبقه متوسط جدید و گسترش آن، با دگرگونی‌های تکنولوژیک و توسعه آموزش و خدمات عمومی همراه است؛ این طبقه با دگرگون شدن ساخت اجتماعی و در نتیجه تحرک اجتماعی امکان حضور یافته است؛ اعضای این طبقه سازنده نظام دیوان‌سالاری‌اند؛ اعضای این طبقه با سازش سیاسی به برقراری ثبات و نظم کمک می‌کنند؛ گرایش به صنعتی شدن و توسعه آموزش و پرورش در سطوح گوناگون جامعه دارند؛ هرچند وابستگان به این طبقه حامل نوسازی‌اند، ولی با وجود دلبستگی به غرب خود را مخالف غرب‌زدگی نشان می‌دهند که این، از روحیه متزلزل آنان سرچشمه می‌گیرد؛ این طبقه جدید در کشورهای رو به توسعه، حاصل نفوذ غرب و دگرگونی جامعه سنتی است؛ عامل اصلی نوسازی و نوگرایی است؛ خصایل انقلابی و روحیه اعتراض دارد؛ به دور شدن از سنت‌ها و آداب و رسوم گرایش دارد؛ به دنبال اجرای برنامه‌های فرهنگی و عدالت اجتماعی است؛ بیشتر اعضای این طبقه جذب کارهای دولتی می‌شوند و در برابر فروش نیروی فکری خود مزد دریافت می‌کنند؛ اعضای این طبقه به هنگام بحران با تورم، سخت آسیب‌پذیرند؛ در بحران‌ها، بیش از تلاش، نومی‌دی از خود نشان می‌دهند؛ از تحصیلات کمابیش بالا یا امکان دسترسی به تحصیلات بالا برخوردارند؛ اعضای این طبقه خاستگاه‌های اقتصادی - اجتماعی

یکسان ندارند و از همین رو چندان همساز نیستند؛ از اطلاعات و مهارت‌های ویژه برخوردارند؛ شمارشان سخت رو به افزایش است؛ از دیدگاه منزلت، یکسان نیستند و به همین دلیل گاه با هم درگیر رقابت‌اند؛ در بسیاری از مواقع برخی از اعضای این طبقه امکان دستیابی به حاکمیت سیاسی را دارند. از دیگر ویژگی‌های مشترک اعضای این طبقه، غیر فیزیکی و یا غیر بدنی بودن کار آنهاست، حقوق بگیرند و کارگزار بخش دولتی یا خصوصی؛ درآمدشان متوسط و شیوه گذراندن اوقات فراغتشان متفاوت از دیگر طبقات اجتماعی است (ابراهیمی، پاییز ۱۳۷۶: ۴۴-۴۳).

در بیشتر نظریه‌ها درباره طبقه، وجه بارز طبقه متوسط جدید نقش انتقادی آن در تولید سرمایه‌داری پیشرفته است. اعضای طبقه متوسط سه ویژگی برجسته دارند: تحصیلات، مهارت‌های فنی پیشرفته و اجرایی و داشتن استقلال چشمگیر در فرآیند کار (Watson, 1993: 182). گذشته از این‌ها، آنان عاملی سودمند در فرآیند اجتماعی‌اند و انگیزه‌های نیرومند برای پیوستن به جنبش‌های اجتماعی جدید دارند (Parkin, 1968: 124).

با توجه به شاخص‌ها و ویژگی‌های طبقه متوسط جدید که در بالا ذکر شد، در جمهوری اسلامی ایران در دهه ۱۳۷۰، طبقه سیاسی تازه‌ای سر برآورده است که خواسته‌های دموکراتیک مشخص و ایدئولوژی کمابیش روشن دارد. گرچه پایگاه اجتماعی این طبقه فعال سیاسی، طبقه متوسط جدید است، ولی ویژگی اصلی آن، نه خواسته‌های اقتصادی محض بلکه خواسته‌های فرهنگی، اجتماعی، ایدئولوژیک و سیاسی است که تحقق آن‌ها نیازمند استقرار نهادهای دموکراتیک است (بشیریه، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

تحولات طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران

فضا و ساخت سیاسی حاکم بر جامعه یکی از موضوعات اساسی در نقش‌آفرینی طبقات مؤثر است. با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، به دنبال تغییر در عرصه‌های گوناگون جامعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی در حوزه طبقات نیز برخی تغییرات رخ داد. افزایش جمعیت، تحرک اجتماعی، رشد شهرنشینی، همراه با

تغییرات اساسی دیگر، نظام اجتماعی را دگرگون ساخت، به طوری که شکل طبقات در جامعه کنونی ایران با صورت‌بندی طبقاتی سال‌های آخر سلطنت پهلوی دوم تفاوت دارد. برخلاف دوران پهلوی که طبقات اجتماعی از سوی رژیم کنترل شده و ساخت سیاسی اجازه فعالیت به آنان را نمی‌داد، با استقرار جمهوری اسلامی ایران فضا برای فعالیت، رشد و گسترش طبقات گوناگون فراهم شد و در وضعیت و میزان حضور طبقه متوسط در دهه‌های اخیر تغییراتی رخ داد.

طبقه متوسط جدید برخلاف قشرهای متوسط سنتی، گروه‌هایی نامتجانس و گوناگون‌اند. موقعیت‌های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی متفاوت، ناپایداری اعضای برخی از قشرها یا صنف‌ها، تنوع شغلی و میزان وابستگی آن‌ها به دولت، باعث شده است که این قشرها فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف و در نتیجه گفتمان‌های سیاسی متفاوتی داشته باشند. رده‌های بالا در قشرهای متوسط جدید همگونی بیشتری با قشرهای بالای جامعه داشته و افزون بر آن، آرزوی ارتقا به موقعیت‌های برتر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، بیشتر آنان را پشتیبان گفتمان مسلط می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به تدریج شاهد دور شدن طبقات متوسط جدید و سنتی از یکدیگر هستیم و با چالشی برای به دست آوردن قدرت و یا قبضه نمودن آن توسط هر کدام‌شان هستیم (بحرانی، ۱۳۸۸: ۳۲۳-۳۲۱). بعد از پیروزی انقلاب، ائتلافی که از اعضای طبقه متوسط جدید دین‌دار و طبقه متوسط سنتی شکل گرفت، توانست قدرت سیاسی را در دست بگیرد (فوزی و رضایی، ۱۳۸۸: ۲۱). ولی این ائتلاف دیری نپاید و گسست اساسی در طبقه متوسط سنتی و جدید شکل گرفت و هر چه روند انقلاب به پیش می‌رفت این شکاف عمیق‌تر می‌شد؛ چون هسته اصلی قدرت که در اختیار طبقه متوسط سنتی بود مجالی برای عرض اندام طبقه متوسط جدید نداد و چالش‌ها بیشتر شد.

با گذر از بحران‌های دهه اول انقلاب و اتمام جنگ عراق علیه ایران، به تدریج با استقرار و ثبات حکومت جمهوری اسلامی، به‌ویژه بعد از اجرای برنامه‌های نوسازی از دهه ۱۳۷۰ به

بعد، روزبه‌روز موقعیت طبقه متوسط جدید بهبود یافت و گسترش کمی و کیفی پیدا کرد. ضرورت بازسازی اقتصادی پس از پایان جنگ تحمیلی، دولتی را سر کار آورد که به رشد طبقه متوسط کمک کرد. سیاست دولت آقای هاشمی در زمینه اقتصادی، به تدریج زمینه را برای ظهور طبقه متوسط مدرن اقتصادی فراهم کرد. تشویق سرمایه‌گذاری و استقبال از مدیران تحصیل کرده و دانشگاهی در جو اقتصادمحور پس از جنگ، زمینه مساعدی برای رشد نیروهای مدرن فراهم کرد.

سیاست‌های آموزشی دولت و گسترش دانشگاه‌های خصوصی و نیمه‌خصوصی نیز به ظهور قشر جدیدی از روشنفکران و دانشجویان انجامید که تعداد آن‌ها را در مقایسه با دوره قبل انقلاب به شدت افزایش داد. دوره هشت‌ساله ریاست جمهوری آقای هاشمی، دوره رشد طبقه متوسط جدید محسوب می‌شود، اما به‌رغم رشد کمی این طبقه، دولت توجه چندانی به خواست‌ها و آرمان‌های آنان نداشت و بحث خودی و غیرخودی کردن، بخش عمده‌ای از آن‌ها را از نظام جدا می‌کرد. البته بخشی از نیروهای مدرن و متعلق به طبقه متوسط جذب نظام شدند تا در قالب گروه‌های مدرن، از چهره سنتی و ایدئولوژیک نظام بکاهدند. گروه «کارگزاران سازندگی» از نمایندگان طبقه متوسط شکل گرفته پس از انقلاب بود که در سال ۱۳۷۴ از درون نظام متولد شد. اقتصاد، اصلی‌ترین شعار آن‌ها بود و برای دستیابی به آن حاضر بودند از برخی شعارهای انقلابی دست بکشند. به تدریج بخشی از این گروه مشکلات اقتصادی را ناشی از بسته بودن نظام سیاسی تشخیص دادند و توسعه سیاسی را بر خواسته‌های خود افزودند. این گروه با احتیاط به مقابله با طبقه متوسط سنتی برخاستند، زیرا هنوز توان جدا شدن از ساخت سیاسی را نداشتند؛ اما اکثریت طبقه متوسط جدید در متن جامعه، فراتر از چارچوب موجود می‌اندیشیدند و در دوم خرداد ۱۳۷۶ فرصتی یافتند تا خود را نشان دهند. پس از دوم خرداد، فرصت بیشتری برای فعالیت طبقه متوسط جدید پدید آمد و سیر صعودی رشد این گروه هم چنان ادامه پیدا کرد؛ با این حال در جدال با بخش‌های سنتی بلوک قدرت به سر می‌بردند (عراقی، تابستان ۱۳۸۶: ۱۲).

بعد از هاشمی رفسنجانی، اقشار طبقه متوسط جدید که خواسته‌های سیاسی و فرهنگی‌شان در دوره سازندگی برآورده نشد، با شگفت‌سازي در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، به سید محمد خاتمی رأی دادند. ولی خاتمی و همراهان او هیچ‌گاه نتوانستند موفقیت انتخاباتی خودشان را به یک نیروی یکدست برای یک دولت طرفدار دموکراسی تبدیل کنند. اصلاح‌طلبان داخل نظام که پشت سر خاتمی ایستاده بودند، بسیار بیش از حد بر درخواست‌های فرهنگی و سیاسی طبقه متوسط مدرن که در سال‌های دهه ۱۳۷۰ انباشته شده بود، متمرکز شدند و نیازهای اقتصادی - اجتماعی محرومان را نادیده گرفتند. همین مسئله در سال ۱۳۸۴ گریبان جنبش اصلاحات را گرفت. تنها یک دلیل وجود داشت تا «محمود احمدی‌نژاد» رأی طبقات پایین جامعه را در انتخابات بعدی از آن خود کند.

با وجود اینکه دولت احمدی‌نژاد سعی می‌کرد تا طبقه متوسط جدیدی از مردم مناطق محروم ایجاد کند، نرخ تورم بالای ناشی از این سیاست بسیاری از خانواده‌های طبقه متوسط شهری را دچار فقر کرد. طبقه متوسط شهری به صورت تدریجی منزوی شد، مخارجش افت کرد و رفاهش کاهش یافت. کیفیت زندگی این طبقه به شدت افت کرد و رفته‌رفته با مشکلات بیشتری مواجه شد. از طرفی سود حاصل از فروش نفت به میلیاردها دلار می‌رسید، اما تنها یک طبقه خاص حامی دولت را منتفع کرد. نتیجه این موضوع افزایش فاصله طبقاتی بین فقرا و ثروتمندان بود؛ فاصله‌ای که هیچ‌وقت به این وسعت در اقتصاد ایران مشاهده نشده بود. طبقه ثروتمند جدید در ایران از طریق به دست آوردن فرصت‌هایی در بازارهای داخلی و گاهی از طریق فساد و سیاست‌های نامنظم دولتی به وجود آمده بود. این ثروتمندان، فرزندان افرادی بودند که ارتباطات نزدیکی با برخی از صاحبان قدرت در ایران داشتند و خانواده‌های کارخانه‌دارانی بودند که وام‌های بزرگی از بانک‌های دولتی با نرخ‌های بهره پایین دریافت کردند. درآمدهای نفتی نقش اساسی در ایجاد این گروه‌های کوچک که به صورت آشکارا از مواهب آن نفع می‌بردند، دارد (ظهیری نژاد، دی‌ماه ۱۳۹۵).

در خلال سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ که قدرت در اختیار طبقه متوسط سنتی قرار داشت، می‌توان دو مقطع متفاوت را ترسیم کرد که در چهار سال اول، این طبقه سرمست از قدرت دنبال تقسیم سرمایه‌های سیاسی و اقتصادی بین خود بودند. درعین حال در چهار سال بعد شکافی اساسی بین اقشار طبقه متوسط سنتی به وجود آمد و به طرد همدیگر پرداختند. دولت احمدی‌نژاد در این مقطع در نظر داشت تا طبقه متوسط جدیدی ایجاد و آن را جایگزین طبقه متوسط مدرنی کند که در زمان هاشمی رفسنجانی و خاتمی ایجاد شده بود (نوعی دستکاری طبقاتی). حذف اصلاح‌طلبان و اعتدالیون از رقابت‌های سیاسی، دستکاری و رفتار سلیقه‌ای در گزینش‌ها، بورسیه شدن و زمینه‌های تحصیلی رایگان به افراد وفادار به اقشار سنتی، گسترش بی‌رویه و غیر کارشناسی مراکز آموزش عالی، بی‌اعتنایی به خواسته‌های طبقه متوسط جدید و برخورد غیر مسالمت‌آمیز با آن‌ها، وجود رقابت‌های درون‌گروهی و کنترل‌شده، اعطای مجوز به مؤسسات مالی و اعتباری وابسته به نهادهای سنتی، بی‌اعتنایی به قوانین و مقررات مصوب مجلس شورای اسلامی و سند چشم‌انداز ۲۰ ساله، در پیش گرفتن رویه پوپولیستی و سفر به شهرستان‌ها، ایجاد دودستگی و چنددستگی در ساختار حاکمیت و... از جمله این سیاست‌ها بود.

در دوره هشت‌ساله دولت اصولگرایی صورت‌بندی طبقات اجتماعی به‌ویژه بعد از انتخاب ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، اما به یک‌باره برهم ریخت. طبقه متوسط به خواسته‌های سیاسی‌اش نرسید و برای بار دوم هم ائتلافش با طبقه بالا در مقابل طبقه پایین به شکست انجامید. درعین حال، اما خواسته‌های مشترک این طبقه منجر به انسجام آن‌ها برای یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ و دهمین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۴ شد (دارابی، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۶).

ذکر این نکته ضروری است که برخلاف جوامع غربی که طبقه متوسط در ارتباط با تولید اقتصادی شکل گرفته و مستقل از دولت است، طبقه متوسط جدید در ایران مولود اقدامات دولت به‌ویژه از دهه ۱۳۷۰ در جهت نوسازی و توسعه است. یکی از کارشناسان در این باره

عقیده دارد: «طبقه متوسط در ایران در رابطه مستقیم با تولید اقتصادی شکل نگرفته است، بلکه منشأ آن را باید در درآمد و بخش نفت صادراتی کشور جست‌وجو کرد. از این لحاظ این طبقه را می‌توان طبقه «متوسط فرهنگی» نامید که ناشی از گسترش نظام آموزش و گسترش شهرنشینی است، ولی هیچ‌یک از این پدیده‌ها در رابطه با تولید اقتصادی نیست. چون درآمد نفت داشتیم، روی نظام آموزشی کار کردیم و امکان گسترش شهرنشینی را به صورت امروزی یافتیم. این طبقه از نظر خاستگاه فرهنگی همان را می‌خواهد که طبقه متوسط جامعه صنعتی می‌خواهد ولی از نظر اقتصادی دارای آن جایگاه نیست. این طبقه فشار می‌آورد تا ارزش‌های خود را به دولت تحمیل کند» (عظیمی، ۱۳۷۸: ۵۹).

چالش‌های ظهور طبقه متوسط جدید

با توجه به ویژگی‌ها و تحولات طبقه متوسط جدید بعد از انقلاب اسلامی در ایران، این سؤال پیش می‌آید که ظهور و قدرت‌یابی اقشار این طبقه متوسط در جامعه کنونی ایران مترصد چه چالش‌هایی برای نظام سیاسی هستند و خواهند بود؟ در این رابطه می‌توان گفت که با ظهور هر موجود جدیدی در یک بافت و اجتماع قدیمی‌تر ما شاهد به وجود آمدن یک سری عواقبی می‌شویم که در مورد ظهور طبقه متوسط جدید در ایران، چالش‌های سیاسی زیر را شاهدیم:

۱- **منازعه گفتمانی:** یکی از چالش‌های سیاسی جمهوری اسلامی ایران و بلکه چالش اصلی ناشی از ظهور طبقه متوسط جدید، منازعه گفتمانی میان گفتمان طبقه متوسط جدید با گفتمان طبقه متوسط سنتی است.

در دهه اول انقلاب و دوران جنگ در حقیقت مرحله اوج گسترش گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک و بسط سراسری معانی و نشانه‌های آن بود؛ در این مرحله سیاست خصلتی توده‌ای پیدا کرده بود و طبقه متوسط سنتی به همراه طبقات پایین و حاشیه‌ای شهری، نقش مهمی در معادلات سیاسی بازی می‌کردند؛ اما از اواخر دهه شصت تا اواسط دهه هفتاد توأم

با وقوع حوادث و تحولات سیاسی و اقتصادی، شاهد نوعی بازاندیشی و تغییر در گفتمان مسلط هستیم. جبهه ملی، نهضت آزادی، جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) و برخی از تشکل‌های صنفی مانند انجمن حقوق‌دانان، کانون نویسندگان و سازمان ملی دانشگاهیان نیز از جمله نیروهای اجتماعی پشتیبان گفتمان دموکراسی خواهی بودند.

جریان‌های هوادار دموکراسی خواهی که در این دوره لیبرال هم نامیده می‌شدند، عمدتاً به قشرهای متوسط جدید بستگی داشتند، ولی در جو سیاسی ملتهب و رادیکال سال‌های اولیه انقلاب، حمایت از دموکراسی و آزادی و قانون‌گرایی چندان جاذبه‌ای نداشت (بشیریه، ۱۳۸۵: ۳۰). از این رو گفتمان دموکراسی خواهی در این دوره پایگاه توده‌ای به دست نیاورد.

پس از پایان جنگ تحمیلی، چهره جامعه ایران دستخوش تحول شد. ضرورت بازسازی کشور، گشایش هرچند اندک فضای سیاسی، بکارگیری سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد، خصوصی‌سازی و... به تدریج راه برای ورود طبقه متوسط جدید در جامعه هموار کرد. در حقیقت یکی از نتایج ناخواسته اعمال سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت سازندگی، گسترش طبقه متوسط جدید و تحرک سیاسی اجتماعی آن بود.

در دوران سازندگی کوشش‌هایی برای تطبیق با برخی از فرایندهای جهانی صورت پذیرفت به‌ویژه در حوزه سیاست‌های اقتصادی چرخش چشمگیری رخ داد. یکی از انگیزه‌های اصلی در این چرخش ضرورت بازسازی کشور پس از جنگ و ترمیم وجهه بین‌المللی ایران بود. لازمه چنین چرخشی، تعدیل در اقدامات پیشین که برای گسترش هویت سراسری ایدئولوژیک انجام شده، بود. در نتیجه این امر بین‌گرایش سیاسی جدیدی که در پیرامون سیاست سازندگی پدیدار شده بود، با گرایش روحانیت کشمکش‌هایی پیش آمد، روحانیت و گروه‌ها و احزاب سنتی، با تولید نشانه‌های نظیر اقدامات ضد ارزشی، تهاجم فرهنگی و زوال هویت و خود فهمی اسلامی مردم، به انتقاد از سیاست‌های دولت پرداختند. در مقابل گرایش سیاسی جدید، برای اجرای مواضع در زمینه ضرورت

گسترش روابط با غرب و با نظام اقتصادی جهانی، نیازمند برخی تجدیدنظرهای اساسی در ایدئولوژی سنت‌گرایی و در هویت بخشی و خود فهمی ایدئولوژیک به مفهوم رایج در دهه پیش بود (بشیریه، ۱۳۸۵: ۲۵).

می‌توان گفت که در این دوره در مواضع و جهت‌گیری‌های احزاب و جریان‌های طرفدار گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک تحولاتی صورت گرفت. این تحولات بیشتر معطوف به چرخش سیاسی جناح چپ بود. این دگرگونی، آرایش سیاسی گروه‌های موافق و مخالف را تغییر داد؛ جریان‌های عمده این جناح چپ «مجمع روحانیون مبارز» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» بودند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در میانه‌های این دوره خود را بازسازی و اعلام موجودیت کرد. تشکل‌های صنفی هوادار این جناح، دفتر تحکیم وحدت، جمعیت زنان جمهوری اسلامی، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم و برخی از انجمن‌های اسلامی بودند.

غیر از گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک، گفتمان رقیب دیگری به نام گفتمان دموکراسی خواهی بعد از انقلاب اسلامی، در قالب روشنفکری دینی به تولید معنا پرداخت. نواندیشی دینی ضمن پایبندی به اصول و آموزه‌های دموکراسی سعی در انطباق مفاهیم و ارزش‌های دینی با تحولات مدرن دارد. این گفتمان به الگویی جدید از دین‌داری سازگار با جامعه مدرن و دموکراسی‌گرایی دارد و تلفیق دین و دموکراسی و معنویت و مدرنیته را دنبال می‌کند. این برداشت از حکومت اسلامی محصول نظریه‌ها و تفسیرهایی است که نوگرایان دینی تحت تأثیر مفاهیم مدرن از اسلام ارائه می‌دهند. حقوق بشر، عدالت، آزادی و ایمان دینی مردم، قدرت محدود دولت و تکیه بر عقل جمعی نشانه‌های معنایی گفتمان نواندیشی دینی را تشکیل می‌دهند. در مجموع این گفتمان حکومت و اداره زندگی را امری عقلانی تلقی می‌کند. به عبارت دیگر در این گفتمان حکومت امری غیردینی است که به تبع جامعه دینی می‌شود؛ یعنی چون مردم دین دارند، حکومت دینی می‌شود نه اینکه چون حکومت دینی است، مردم را دین‌دار می‌کند (پالیزبان، ۱۳۸۸: ۱۲۲-۱۲۰).

بنابراین یکی از چالش‌های ناشی از ظهور طبقه متوسط جدید پس از چهار دهه «دموکراسی خواهی» است. البته واقعیت این است که تا حد زیادی به دموکراسی خواهی به آن معنا که در چهل سال پیش مطالبه می‌کردیم، رسیده‌ایم. مطالبه طبقه متوسط جدید این بود که مردم بتوانند رأی دهند، انتخابات و مجلس وجود داشته باشد، مردم رئیس‌جمهور و نمایندگان را انتخاب کنند و امروز همه این‌ها محقق شده است؛ اما چرا دموکراسی خواهی همچنان چالش ما است؟ چون ما بیشتر به «فرم دموکراسی» فکر می‌کردیم تا «محتوای دموکراسی». محتوای دموکراسی همچنان در جامعه ما و حتی در نزد رهبران انقلاب و روشنفکرانی که مدعی انقلاب بودند، مورد غفلت است؛ بنابراین می‌توان از «دموکراسی خواهی» همچنان به عنوان چالش عمده پیش روی انقلاب یاد کرد که باید برای فهم و رفع آن اقدام کنیم و اگر این کار را انجام دادیم، تغییرات عمده‌ای در فرم دموکراسی اتفاق خواهد افتاد.

نزاع‌های مربوط به تعارض و تراحم نهادهای انتخابی و نهادهای انتصابی و مباحث مربوط به حاکمیت دوگانه و این که حکومت صاحب دو منشأ برای مشروعیت و توجیه اقتدار باشد، از جمله نزاع‌هایی است که از شفاف نبودن چگونگی نظام جمهوری اسلامی ناشی می‌شود (نورانی، ۱۳۸۵: ۸۷). نزاع جمهوریت و اسلامیت در ذیل نزاع اصلی که همان نزاع گفتمانی میان طبقه متوسط سنتی و جدید است قابل تبیین می‌باشد.

۲- خواست‌های سیاسی متکثر: در جامعه سیاسی مدرن، برخلاف نوع سنتی آن، به دلیل اقتضات زندگی اجتماعی و بالا بودن میزان درخواست مشارکت سیاسی، نهادها و مکانیسم‌های سنتی از پس پاسخگویی به درخواست گروه‌های خواهان مشارکت و نیز تأمین مشروعیت و اقتدار نظام سیاسی بر نمی‌آیند و به جای آن‌ها، نهادهای سیاسی مدرن عهده‌دار نقش اقتدار و ثبات سیاسی حکومت هستند. اگر نوسازی سیاسی صورت نپذیرد و گروه‌های نوپا مثل تکنوکرات‌ها که شامل مدیران، کارشناسان و دانش‌آموختگان و در نهایت اعضای طبقه متوسط جدید جذب نظام نشوند، دچار سرخوردگی می‌شوند و

کنش‌های خود را بیرون از چارچوب‌های قانونی و رسمی و به صورت خشونت‌آمیز سامان می‌دهند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۴۵). در این وضعیت شکاف طبقاتی رخ می‌نماید؛ چون هم نوسازی صورت نمی‌گیرد و هم تعارض خواسته‌ها میان طبقات پیش می‌آید و به نوعی کمیابی منابع اقتصادی و سیاسی احساس می‌شود. در چنین شرایطی به علت عدم تغییرات ساختاری، به تبع آن فقدان نهادهای مشارکت قانونی در جامعه ایجاد می‌شود و نوعی صف‌آرایی طبقاتی میان اقشار سنتی و جدید از زاویه فرهنگی و فکری در جامعه به وجود می‌آید که نتیجه آن حاکم شدن فضای منازعه و خشونت هم از نوع زبانی و هم فیزیکی میان جریان‌های سیاسی است.

اینجاست که به دو نوع از خواسته‌های طبقه متوسط جدید در ایران و نحوه مواجهه دولت‌ها نسبت به آن‌ها مواجه هستیم: الف) دموکراسی خواهی و ب) جامعه مدنی.

به طور کلی می‌توان گفت اولین منشأ دموکراسی، سرمایه‌داری و بورژوازی می‌باشد. منشأ بعدی نیز به دلیل اینکه در برخی از کشورها بورژوازی عقب‌مانده‌تر است، طبقه متوسط جدید می‌تواند باشد؛ در این گونه جوامع خرده‌بورژوازی‌ها حامل دموکراسی شدند. کشورهایی به این شکل به دموکراسی دست یافتند (وجود خرده‌بورژوازی)، کشورهایی اند که معمولاً دیرتر صنعتی شده، یا پس از استقلال، طبقه متوسط جدید در آن‌ها جا گرفته و پویا شده است. بروز مطالبات سیاسی این طبقه گاه مانند نیکاراگوئه یا ایران به صورت انقلاب بوده و گاه به مانند کشورهای اروپای شرقی مثل لهستان یا اوکراین و... به صورت نافرمانی مدنی و انقلاب‌های مخملین. این دگرگونی‌ها در این گونه کشورها با اتکا به مطالبات طبقه متوسط جدید موج دموکراسی خواهی را دامن زد و به تدریج دموکراسی‌هایی را در این جوامع به وجود آورد.

مسیر دیگری را هم می‌توان برای دست‌یابی به دموکراسی نشان داد که در راه فوق بسته بوده است؛ یعنی نه بورژوازی قدرتمندی وجود داشته و نه طبقه متوسطی امکان بروز یافته. قدرت‌های حاکم اقتدارگرا یا پوپولیسم بوده‌اند و سیطره کامل بر عرصه جامعه داشته‌اند.

این مسیر نشان داده که این الگو، الگوی مناسبی نیست، مثلاً ایران زمان مصدق الگویی است که به دموکراسی ختم نشد. این مسیرها معمولاً برای کشورهای اروپایی دموکراسی به بار آورده اما در جهان سوم اوضاع کمی پیچیده است. در مورد ایران، با توجه به عدم وجود سرمایه‌داری، بورژوازی واقعی در ایران شکل نگرفت. حال سؤالی که مطرح است این است که آیا در مورد طبقه متوسط جدید در ایران می‌توان چنین قضاوتی داشت؟ در ایران بورژوازی ضعیف بوده و هست. به دلیل نبود شرایط مناسب برای رشد این طبقه (بعضاً شرایط اقتصادی نامساعد) این قشر برخلاف میل باطنی در خارج کشور سرمایه‌گذاری می‌کند؛ زیرا وضعیت بازار و اقتصاد ایران را قابل پیش‌بینی نمی‌دانند و سرمایه‌گذاری بلندمدت نمی‌کنند؛ اما طبقه متوسط در ایران قوی شده است. چون بیش از ۷۰ درصد جمعیت شهرنشین شده‌اند، سطح سواد عمومی بالا رفته، ارتباطات گسترش یافته. این شاخصه‌ها حاکی از تقویت طبقه متوسط جدید است؛ اما مشکل این طبقه نبود سازماندهی و تشکیلات است.

تحلیل چگونگی عمل جامعه ایرانی در برخورد با انتخابات در طول چهار دهه گذشته و برگزاری بیش از ۳۶ انتخابات، می‌تواند واقعیت‌های فراوانی را از جامعه ایرانی در ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمایان سازد. علیرغم مباحث گذشته این نکته را نباید از نظر دور داشت که به تجربه ثابت شده است که رفتار سیاسی مردم ایران تابعی از تصمیم‌ها و توصیه‌های احزاب و گروه‌های سیاسی نیست. موارد متعددی را می‌توان نام برد که مردم برخلاف نظر و راهنمایی احزاب و گروه‌ها عمل کرده‌اند. پیروزی سید محمد خاتمی در دوم خرداد ۷۶ در حالی صورت پذیرفت که تمام احزاب و گروه‌های سیاسی به تبع بخش‌های مهم حکومت پشت سر رقیب ایشان یعنی ناطق نوری بودند. در انتخابات ریاست جمهوری نهم در سال ۸۴ در حالی که احزاب شناسنامه‌دار و بی شناسنامه، با تاریخ و بی تاریخ، یک‌شبه و صد شبه همگان در حمایت از کاندیدای برجسته آن دوره یعنی هاشمی رفسنجانی مسابقه گذاشته بودند، اما مردم کسی را انتخاب کردند که کمتر نخبه سیاسی

گمان پیروزی آن‌ها داشت. این رفتار حزب گریز ایرانیان می‌توان دلایل متعددی داشته باشد ولی آنچه در اینجا قابل اشاره است، نوع کارکرد احزاب و نگاه حاکمیت به آن‌ها، نقش ندادن به اقشار طبقه متوسط جدید در راستای ایجاد نهادهای واسط بین مردم و حاکمیت، جنبشی بودن فضای سیاسی و اجتماعی و... می‌باشند.

۳- عدم تأثیرگذاری در رقابت‌های سیاسی: جامعه‌ای که جدایی فرهنگ عینی و ذهنی، عدم استقلال طبقه متوسط از دولت و عدم وجود مدرنیته طی شکل‌گیری فرآیند مدرنیسم در جامعه را تجربه کرده باشد، حتی اگر ما شاهد توسعه فرهنگ عینی به معنای دستاوردهای تکنولوژیکی بشر باشیم باز می‌بینیم که این دستاورد عینی همراه با رشد فرهنگ ذهنی به معنای رشد شخصیت فردی و انسانی افراد نمی‌باشیم و بازتاب آن را در میزان نقش طبقه متوسط جدید در حرکت جامعه به سمت توسعه یافتگی می‌توان یافت که بنا به نظر ساموئل هانتینگتون^۱ می‌توان نمود آن را در توسعه سیاسی همچون مشارکت سیاسی به معنایی که طی آن مطالبات این طبقه نقش پیش برنده در توسعه سیاسی جامعه خواهد داشت را مشاهده کرد (حسام قاضی، ۱۳۹۵: ۶۶).

بنابراین دولت از طریق توسعه ساختارهای بوروکراسی و شهرسازی و غیره در واقع طبقه متوسط جدیدی ایجاد کرده که به جای اینکه برآمده از تحولات اجتماعی و خواسته‌های مدنی باشد، دولتی بوده و شکل حکومتی داشته است. در نتیجه طبقه متوسط جدید به دلیل دولتی بودن نمی‌تواند مطالباتش را در قالب احزاب و انجمن‌ها و تشکل‌ها ارائه دهد تا بتواند نقش فعال خود را به عنوان طبقه منتقد حاکمیت ایفا کند و کارکرد واقعی خود را در توسعه جامعه و حرکت به سمت مدرنیسم در راستای توسعه مدرنیته داشته باشد، در عین حال همان‌گونه که رابرت مرتن^۲ اشاره دارد به دلیل اینکه ابزارهایی همچون تحصیل و تخصص و غیره که جامعه برای رسیدن به اهداف فراهم می‌آورد امکان رسیدن به اهداف

^۱. Samuel Huntington

^۲. Robert Merton

طبقه متوسط جدید همچون نقش فعال در بهبود شرایط خود و جامعه را فراهم نمی‌کند، در نتیجه آن طبقه متوسط جدید احساس ناتوانی و بی‌معنایی و بی‌هنجاری و انزوای اجتماعی و تنفر از خویشتن و در نهایت احساس از خود بیگانگی می‌کند. این روند دقیقاً به شکل دوسویه باعث می‌گردد که از یک سو دولت این طبقه را طی روند مدرنیزاسیون به وجود آورد و از سوی دیگر این طبقه در عرصه اجتماعی و سیاسی به دلیل وابستگی منافع به دولت قدرت تأثیرگذاری که از آن انتظار می‌رود را ندارد. در نتیجه این طبقه در توسعه سیاسی جامعه مطابق نظریه اخذ شده از هانتینگتون به دلیل داشتن عوامل منزلتی همچون تحصیلات از سویی و عدم وجود مجاری سازمانی، یعنی عضویت فرد در انواع گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی مانند اتحادیه‌های شغلی و صنفی، گروه‌های مدافع انجمن‌های علایق خاص و غیره نمی‌تواند بیشترین تأثیر را در مشارکت سیاسی و در نهایت رقابت سیاسی داشته باشد (حسام قاضی، ۱۳۹۵: ۶۷). این تناقض شکلی و محتوایی از یک سو و نبود مدرنیته در فرآیند مدرنیزاسیون از سوی دیگر و همچنین عدم استقلال طبقه متوسط از دولت از عوامل اصلی از خود بیگانگی این طبقه است و به تبع این مسائل نتوانست در رقابت‌های سیاسی با طبقه متوسط سنتی تأثیرگذاری قابل توجهی داشته باشد.

۴- انسداد اجتماعی: انسداد اجتماعی^۱ به معنای توزیع نابرابر مزایای اجتماعی، فرصت‌ها و پاداش‌های اجتماعی در بین شهروندان یک جامعه است به گونه‌ای که عده‌ای اندک بر تمام یا بیشتر منابع قدرت و ثروت دسترسی داشته و در مقابل اکثریت افراد جامعه چنین دسترسی‌ای ندارند (تاج‌الدین، ۱۳۹۸/۲/۲۸). مهم‌ترین پاداش‌ها و مزایای هر جامعه در سطح عام و کلان عبارت‌اند از: منابع قدرت و ثروت. انحصار منابع و سرمایه‌های سیاسی و اقتصادی در دست اقشار طبقه متوسط سنتی است که عمدتاً از راه قدرت سیاسی به قدرت اقتصادی دست پیدا کردند و اقشار طبقه متوسط جدید در عین دارا بودن سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی و حتی نمادین ولی از دو منبع مهم و تأثیرگذار دیگر در رقابت‌های

2. Social closure

سیاسی همچون منابع قدرت سیاسی و اقتصادی محروم هستند و این وضعیت جامعه را با انسداد اجتماعی مواجه می‌کند.

انسداد اجتماعی در این معنا عدم چرخش قدرت و ثروت در کل جامعه و گروه‌های اجتماعی بوده به گونه‌ای که همواره منابع اصلی قدرت و ثروت در بین عده‌ای اندک در گردش است و از این منظر نوعی اندک سالاری در جامعه شکل می‌گیرد.

چرخش و توزیع عادلانه قدرت و ثروت در جامعه می‌تواند تا حد زیادی از ایجاد انحصار و در نتیجه ایجاد انسداد در جامعه جلوگیری کند. وجود ساختارها و مکانیسم‌های مشخص برای چنین چرخشی در هر جامعه‌ای از ضرورت‌های اصلی و بنیادی برای آن جامعه محسوب می‌شود و فقدان چنین مکانیسم‌هایی می‌تواند در ایجاد و گسترش انسداد اجتماعی بسیار مؤثر باشد. این که چرا چرخش منابع قدرت و ثروت در برخی جوامع بسیار سخت صورت می‌گیرد و همواره این منابع در اختیار عده‌ای اندک و مشخص قرار دارد مسئله‌ای است که بسیار جای تأمل و تعمق دارد. در واقع، می‌توان مسئله را این گونه صورت‌بندی کرد که تا زمانی که مکانیسم مشخص و روشنی برای چرخش منابع قدرت و ثروت در جامعه وجود نداشته باشد، با چنین مسئله‌ای مواجه هستیم.

منابع قدرت و ثروت شامل مهم‌ترین ابعاد عبارت‌اند از: قدرت‌های ملی و محلی که در قالب موقعیت‌ها و مقام‌های ریاست جمهوری و هیئت‌وزیران گرفته تا سطح پایین‌تری چون فرمانداران و بخشداران و دهیاران را در برمی‌گیرد و توزیع برابر چنین موقعیت‌هایی در هر جامعه نشان از وجود برابری داشته و بالعکس هرچقدر این توزیع نابرابر باشد و انحصاری نوعی انسداد اجتماعی را معنا می‌کند. توزیع منابع سرمایه سیاسی و سرمایه اقتصادی در دست اقشار طبقه متوسط سنتی و بی‌بهره بودن اقشار طبقه متوسط جدید از این منابع شرایط انسداد را در جامعه ایران ایجاد کرده است. هرچند در دوره‌هایی گشایش‌ها و روزنه‌هایی ایجاد شده است. البته اگر اقشار طبقه متوسط جدید، تابع سیاست‌ها و برنامه‌های اقشار سنتی‌ها باشند از این منابع و سرمایه‌ها بی‌بهره نیستند (تاج‌الدین، ۱۳۹۸/۲/۲۸).

به عبارت دیگر، انسداد اجتماعی در ارتباط با قدرت زمانی شکل می‌گیرد که فقط عده‌ای از افراد جامعه بنا بر معیارها و ملاک‌هایی که هسته سخت قدرت تعیین می‌کند بتوانند به انواع و اقسام قدرت‌ها و در نتیجه انواع منافع و رانت‌های ناشی از این قدرت دست پیدا کنند و اکثریت افراد جامعه از دست‌یابی به آن محروم باشند. چنین انسدادی موجب عدم دستیابی به انواع و اقسام فرصت‌ها برای پیشرفت بسیاری از افراد جامعه و بالعکس موجب پیشرفت اقلیتی دیگر خواهد شد.

همین موضوع در ارتباط با انحصاری شدن ثروت جامعه نیز کاملاً صدق می‌کند به گونه‌ای که باز هم همان عده اندکی که به منابع قدرت دسترسی پیدا می‌کنند، خواهند توانست به مدد چنین موقعیتی از منابع ثروت در جامعه بهره‌مند شوند و نوعی انسداد برای اکثریت افراد جامعه به وجود آید. در این زمینه می‌توان از نوعی اندک‌سالاری در زمینه قدرت و ثروت سخن گفت به این معنا که فقط عده‌ای مشخص می‌توانند از منابع قدرت و ثروت جامعه بهره‌مند شوند و اکثریت افراد جامعه در محرومیت از چنین برخوردارای باشند.

۵- سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی: به خاطر سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی اقشار طبقه متوسط جدید عده‌ای بر این اعتقاد هستند که طبقه متوسط در ایران امروز عاملیت ندارد و هر روز انزوای جدیدی به خود می‌گیرد. طبقه متوسط در ایران امروز اگرچه در معرض آگاهی‌های فزون‌تری نسبت به قبل است اما سیاست‌ورزی نمی‌کند. گویی این طبقه برای تغییر و اصلاح دیگر انگیزه‌ای ندارد؛ چون احتمالاً شکل‌های اجتماعی و مدنی که عمدتاً می‌توانند به تقویت بنیه طبقه متوسط جدید کمک کنند در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار دارند و مشارکت‌های عمومی در آن‌ها با هیچ فراخوانی مطلوب نظر نخواهد بود. به خاطر این که طبقه متوسط فقیرتر شده است و مانند فقرا آن‌قدر درگیر مسائل روزمره خود هستند که انگیزه تغییر مستمر نداشته و برای بهبود وضعیت خود مشارکتی در نهادهای مدنی نمی‌کند. در واقع مشکلات اقتصادی چنان سنگینی می‌کند که

دیگر طبقه متوسط دغدغه اصلی خود را مانند کسب حقوق مدنی، عدالت اجتماعی، برابری فرصت‌ها، کرامت شهروندی و آزادی، به شیوه مشارکت‌های اجتماعی و مسالمت‌آمیز فریاد نمی‌زند.

از ویژگی‌های مهم طبقه متوسط در ایران نوسان در حرکت به سمت طبقات بالا و پایین جامعه است، بر این اساس این طبقه حالتی ژله‌ای دارد و میان طبقات در حرکت و تحرک است. اصولاً طبقه متوسط پراکنده است، یعنی هر قشر آن بنا بر موقعیت اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی‌اش گفتمان ویژه‌ای دارد. در طبقه متوسط چون قشرهای مختلفی وجود دارد، گفتمان‌های متفاوتی هم در میان این قشر وجود دارد. به تبع این نوع گفتمان‌ها مطالبات و تمایلات سیاسی آن‌ها هم یکدست نیست و حالت سیالیت در میان آن‌ها وجود دارد.

البته سیال بودن مطالبات طبقه متوسط جدید به منشأ دیگری هم برمی‌گردد و آن عدم استقلال این طبقه از دولت است. پیدایش طبقه متوسط تأثیرگذار در یک جامعه، حاصل رشد و توسعه اقتصادی است و ظهور طبقه متوسط جدید در چنین شرایطی به همراه خود، ساختار اجتماعی و ارزش‌ها را دچار تغییر می‌کند. یکی از این تغییرات اساسی میل به دموکراتیک شدن و ترغیب در جهت حاکمیت مردم است. در ایران طبقه متوسط جدید از بطن تولید زاده نشد، این طبقه عمدتاً ناشی از گسترش نظام آموزشی و گسترش شهرنشینی است و هیچ‌یک از این پدیده‌ها در رابطه مستقیم با تولید اقتصادی شکل نگرفته‌اند، بلکه منشأ این پدیده‌ها در رانت نفت است. درآمدهای نفتی همه تاروپود مناسبات اقتصادی - اجتماعی جامعه ایرانی را متأثر ساخته است. شکل‌گیری طبقات اجتماعی، تحولات آن‌ها و مناسبات بین این طبقات و ارتباط همه آن‌ها با دولت را تعیین کرده است. انحصار درآمدهای نفتی و استفاده از این منابع برای تأمین مخارج جاری دولت‌ها، مناسبات بین گروه‌های اجتماعی و دولت را شکل داده، به نحوی که شکل‌گیری طبقه متوسط جدید از تجلیات آن است. بر این اساس می‌توان طبقه متوسط در ایران را نه یک طبقه متوسط

اقتصادی تولیدی که بهای سرمایه‌داری و دموکراسی را در کشورهای آزاد به دوش می‌کشد، بلکه یک طبقه متوسط فرهنگی (که ناشی از گسترش تحصیلات آموزشی به مدد درآمدهای نفتی بود) نامید. طبقه متوسط جدید در ایران یک طبقه متجانس نبوده و فاقد ایدئولوژی مستقل و منافع طبقاتی معین است و اعضای آن دارای پایگاه‌های اجتماعی مختلف‌اند و این امر مانع از آن شده که بتواند طبقه مستقل و واحدی برای کنش‌های سیاسی - اجتماعی تشکیل دهند (محمدی‌فر و محمدی، اسفند ۱۳۹۰ و فروردین ۱۳۹۱: ۱۲). این مسئله باعث شده است که روند رأی‌دهی در میان این طبقه حتی اگر انفعالی نباشد، بیش‌تر به شکل سلبی و تلاش برای حذف یک کاندیدای دیگر باشد. انعکاس این نوع نگاه حتی در برنامه‌های تبلیغاتی جلوه بسیار دارد که بیش از ۸۰ درصد آن در خصوص نقد دولت‌های قبلی است تا خلاقیت برای حل مسائل و نوآوری در برنامه‌های انتخاباتی. به همین علت، در انتخابات سال ۱۳۷۶ طبقه متوسط جدید و بیش‌تر مردم به طبقه در حال شکل‌گیری و شکاف اقتصادی برآمده از سیاست‌های دوران سازندگی نه گفتند و هم‌چنین این طبقه در انتخابات ۱۳۸۴ به برنامه‌های توسعه اقتصادی و سیاسی دولت‌های گذشته (به شکل انفعال سیاسی) و در سال ۱۳۸۸ بخشی از این طبقه به گفتمان پوپولیستی و بخشی به گفتمان اشرافیت تکنوکرات نه گفتند.

بنابراین، لزوماً مشارکت سیاسی طبقه متوسط جدید ناخواسته در جهت مطالبات و خواسته‌هایشان نبوده است؛ در نتیجه، طبقه متوسط جدید با مشارکت سیاسی خود در اغلب موارد نه‌تنها در جهت رسیدن به خودآگاهی و توسعه سیاسی گام برنداشته است، بلکه بیش‌تر با نوع مشارکت سیاسی بلوغ نیافته خود (انفعال سیاسی و سلبی و تبعی بودن مشارکت) روند حرکت به سوی توسعه سیاسی را با کندی همراه کرده است که نماد آن در پیروزی محمود احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ مشاهده می‌شود. هم‌چنین، به علت روند رأی‌دهی به اشخاص و نه احزاب از سوی این طبقه و جلوه یافتن آن در عملکرد دولت‌های بر سرکار آمده، با کنار رفتن دولت‌های قبلی برنامه‌های آن‌ها نه‌تنها در دولت جدید

اجرائی نشده، بلکه با ورود دولت جدید صورت مسئله دولت قبلی به همراه برنامه‌های ناتمام و بعضاً کارآمد نیز پاک شده است و دولت جدید صورت مسئله‌ای جدید برای خود طرح‌ریزی کرده است.

در مجموع بررسی فوق نشان می‌دهد که طبقه متوسط جدید در هر دوره‌ای خواسته‌ها و مطالبات متفاوتی دارد؛ از خواسته‌های اقتصادی و معیشتی تا سیاسی و آزادی مشارکت اجتماعی در دوره سازندگی تا توسعه سیاسی و آزادی اجتماعی در دوره اصلاحات تا رفاه و عدالت اجتماعی و مطالبات فرهنگی همچون برابری فرصت‌ها در دوره اصول‌گرایی و... این سیال بودن مطالبات باعث شد در رسیدن به خواسته‌های خود ناکام بماند و نتواند در رقابت با طبقه متوسط سنتی نقش آفرین باشد.

۶- حکمرانی خوب: یکی از مباحث مهم و درعین حال جدید که از دهه ۱۹۸۰ م به بعد در ادبیات توسعه مطرح شده، موضوع حکمرانی خوب^۱ است. این موضوع به خصوص در کشورهای در حال توسعه و در راستای استقرار و نهادینه‌سازی جامعه مدنی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده است. حکمرانی ایده جدیدی است که جایگزین مفهوم حکومت شده است. طبق مفهوم فوق، تصمیم‌گیری‌های مربوط به شهر و کلان‌شهرها با اجماع کل صاحبان منافع دخیل در شهر صورت می‌گیرد. برای هموارسازی بستر تحقق‌گذار از حکومت‌گرایی به شهروندمداری نیازمند آموزش‌های جدید برای ایجاد و تثبیت حاکمیت قانون و حقوق شهروندی، وفاق‌گرایی، مشارکت، پاسخگویی و شفافیت، کارایی و اثربخشی هستیم که ضرورت اخذ آن‌هم برای شهروندان و هم مدیران و کارگزاران شهری روشن و واضح است.

در سال‌های اخیر برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های از بالا به پایین و آمرانه که توسط دولت مرکزی صورت می‌پذیرفت، توسط مدیریت مشارکتی که مبتنی بر حکمرانی خوب است، به چالش کشیده شده است. مفهوم حکمرانی بر همیاری حکومت و جامعه مدنی

1. Good Governance

مبتنی است. این مفهوم بر این اصل بنیادی استوار است که حکومت‌ها به جای آنکه به تنهایی مسئولیت کامل اداره جامعه را در تمام سطوح آن بر عهده گیرند، بهتر است در کنار شهروندان، بخش خصوصی و نهادهای مردمی، به عنوان یکی از نهادها یا عوامل مسئول اداره جامعه محسوب شوند. با این تعبیر، حکومت نقش تسهیل‌کننده و زمینه‌ساز توسعه جامعه را در سطوح ملی، محلی و شهری ایفا می‌کند. با ورود شهروندان یا به مفهوم سازمان‌یافته‌تر آن، جامعه مدنی، به عرصه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، جریان اداره کشور از یک نظام اقتدارگرا و آمرانه به فرایندی مردم‌سالار و مشارکتی تبدیل خواهد شد (دارابی، ۱۳۹۵: ۲۸۵).

حکمرانی خوب دارای هشت مؤلفه و ویژگی اصلی است. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از «مشارکتی بودن، اجماع محوری، پاسخگویی، شفافیت، مسئولیت‌پذیری، کارایی و اثربخشی، جامعیت و عدم تبعیض میان شهروندان و نهایتاً حاکمیت قانون» (کرمانی و باسرخا، بهار ۱۳۸۸: ۱۱۲).

حال با توجه به اصول حاکم بر حکمرانی خوب که امروزه به‌مثابه پارادایم حاکم بر نظام‌های حکومتی جهان به‌ویژه کشورهای پیشرفته می‌باشد و عنایت به وجود برخی نقدهای حقوقی بر این نظریه از جمله آنجا که منشأ حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی که همان حاکمیت واقعی است را از آن خداوند می‌داند (زارعی، پاییز و زمستان ۱۳۸۳: ۱۵۵)؛ اما باید پذیرفت که حاکمیت اصول حکمرانی خوب با عقلانیت و مدیریت سازگار است و تجربه جوامع مختلف گویای موفقیت آن است. پس در عملی ساختن آن در جمهوری اسلامی نباید تعلل نمود. این اصول که از آرمان‌های طبقه متوسط جدید در ایران محسوب می‌شوند، چالش‌هایی را فرا روی نظام سیاسی قرار دادند و در صورت ادامه این وضعیت، چالش‌های شدیدتری را می‌توان متصور بود.

نتیجه‌گیری

آنچه گفته شد تنها گذری به تحولات و چالش‌های سیاسی ناشی از ظهور طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران در چهار دهه اخیر بود و بررسی مفصل‌تر آن نیاز به فرصت بیشتری دارد. مسلماً جمهوری اسلامی در سال‌های آینده در زمینه سیاسی با مسائل، موانع و حتی موفقیت‌هایی روبه‌رو خواهد شد که درک عمیق از ریشه این تحولات می‌تواند همه مسائل پیش رو را به موفقیت و پویایی بدل سازد.

در عین حال از مجموع مطالب بیان‌شده می‌توان نتیجه گرفت که روند تحولات بعد از انقلاب نشان می‌دهد طبقه متوسط جدید که نقش مهمی در ائتلاف با طبقه متوسط سنتی در پیروزی انقلاب اسلامی ایران ایفا کرد، در حال گسترش است و تلاش می‌کند جایگاه خود را در عرصه‌های مختلف سیاسی تعمیق بخشد. این طبقه از یک سو با استفاده از مکانیسم‌های موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای نفوذ در عرصه قدرت سیاسی، در امور سیاسی مشارکت می‌کند و از سوی دیگر با دفاع از احزاب و تشکل‌های سیاسی همسو با خود، به دنبال منافع طبقه متوسط است. در نهایت نیز به فرهنگ‌سازی می‌پردازد و تلاش می‌کند با تحول در فرهنگ سیاسی جامعه، زمینه پذیرش درازمدت تقاضاها و جایگاه واقعی خود را در عرصه سیاسی کشور تضمین نماید.

مطالعه صورت گرفته در این پژوهش نشان می‌دهد که موفقیت و کامروایی در فرایند توسعه سیاسی نیاز به مشارکت و حضور بخش‌های قابل توجهی از اقشار و طبقات اجتماعی دارد، خصوصاً مشارکت و حضور طبقه متوسط جدید که نقش بسیار حساس و کلیدی در عرصه تحولات پس از انقلاب اسلامی داشته است. در این راستا طبقه متوسط باید ابزار بروز این مشارکت را در اختیار داشته باشد اما در جمهوری اسلامی ایران، به نظر می‌رسد این طبقه چنین ابزاری را در اختیار ندارد یا اگر دارد ضعیف است. این ابزار همان احزاب، صنف‌ها و اتحادیه‌ها و تشکل‌های غیردولتی هستند؛ بنابراین یکی از مطمئن‌ترین راه‌های دستیابی به توسعه سیاسی پایدار، رشد اقتصادی و رشد طبقه متوسط جدید است و اگر طبقه متوسط جدید شکل نگیرد دیگر پایگاهی برای مشارکت و رقابت سیاسی وجود ندارد و

برای تحقق این مهم، نظام سیاسی ضروری است با در نظر گرفتن مصالح مردم زمینه‌های چنین مشارکتی را فراهم آورد.

اگرچه طبقه متوسط جدید در عرصه سیاسی حضور کمرنگی دارد یا به دلیلی او را به این حوزه راه نمی‌دهند یا خود ورود پیدا نمی‌کند یا اینکه جای او در این فضا تعبیه نشده است، اما به هر روی این طبقه نیروی خود را بیشتر در عرصه‌های متفاوت به‌ویژه فرهنگ، جامعه و مناسبات اجتماعی متمرکز کرده است. این طبقه در ظاهر امر دارای ضعف است و قدرتی ندارد اما باید توجه کرد در شرایطی که طبقه متوسط به‌ویژه معلمان، استادان و هنرمندان امکان بازیگری پیدا می‌کند تا چه اندازه این طبقه، قدرت و نیروی تأثیرگذاری دارد. این اثرگذاری نتیجه آگاهی طبقه متوسط از نقش آفرینی خود در تاریخ ایران به‌ویژه سده اخیر است. این طبقه در مورد الگوی مصرف، فرهنگ، حوزه زنان، سیاست، مد، آموزش و تحصیل و فراغت چالشی ایجاد کرده است تا مفهوم موردنظر خود را در جامعه شفاف و مسلط کند. این طبقه در لایه‌های اجتماعی و در شهر متمرکز است و بنابراین هرچند بازیگر مستقیم سیاسی نیست اما بازیگر مستقیم عرصه اجتماعی و فرهنگی است و به دنبال راه‌هایی است که سکان جامعه را در اختیار بگیرد.

در مجموع به‌غیر از چالش‌های شش‌گانه یادشده، چالش‌های سیاسی زیر ناشی از ظهور طبقه متوسط جدید برای نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران قابل‌تصور هستند و خواهند بود.

۱- رشد کمی و کیفی زنان تحصیل‌کرده و درخواست آنان برای حضور در پست‌ها و لایه‌های حساس و تأثیرگذار هرم قدرت اجرایی کشور و در نتیجه تعارض دیدگاه‌های مختلف در نقش آفرینی آن‌ها.

۲- بحران اختلال هویتی و تفاوت نسلی و افول ارزش‌ها و مبانی اخلاقی، اسلامی و انقلابی در جامعه که تحت تأثیر تحولات بیرونی ناشی از جهانی‌شدن همچون شبکه‌های مجازی و

تحولات درونی نظام سیاسی و جامعه همچون احساس توزیع نابرابر امکانات، فرصت‌ها و خدمات قرار دارد.

۳- حاشیه‌نشینی بخشی از نخبگان سیاسی از ساخت قدرت سیاسی و تبدیل شدن تدریجی آن‌ها به یک نیروی چالش‌گر علیه حکومت؛ چون آن‌ها دنبال رقابت سیاسی نهادمند هستند نه مشارکت سیاسی توده‌ای.

۴- وجود مراکز متعدد سیاست‌گذاری در امور سیاسی و به تبع آن تداخل کارکردی و چالش‌های سیاسی با دولت‌های مستقر و بروز تقابل سیاست‌های متنوع و تأثیر آن بر جامعه همچون عدم پاسخگویی در برابر مشکلات.

۵- افزایش گرایش گروه‌های منزلتی همچون روشنفکران و دانشجویی، اعضای حرفه‌ای خدماتی مثل پزشکان و مهندسان و کارگران صنعتی به جریان‌های سیاسی، فکری و فرهنگی خارج از کشور.

بنابراین نظام جمهوری اسلامی باید با مطالعه دقیق روی این طبقه اجتماعی و شناخت ویژگی‌های و نیازهای آن تا حدی که ممکن است نیازها و تقاضاهای این طیف را پاسخ دهد. هم‌چنین برنامه‌ریزی راهبردی برای مدیریت این نیروی اجتماعی و اقدامات فرهنگی و نرم‌افزاری برای تغییر خواسته‌ها و تقاضاهایی که خارج از چارچوب نظام است، از اقدامات مهم قابل توصیه در این زمینه به شمار می‌رود.

منابع

- ۱) آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). **ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر**، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی ولیلایی، چ ۱۱، تهران: نشر نی.
- ۲) ابراهیمی، پریچهر (۱۳۷۶). «طبقه متوسط جدید در جوامع غربی و ایران»، **فصلنامه علوم اجتماعی**، سال پنجم، شماره ۹، پاییز.
- ۳) انصاری، ابراهیم (۱۳۷۸). **نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران**، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- ۴) بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۸). **طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر (۸۰-۱۳۲۰)**: پژوهش در گفتمان‌های سیاسی قشرهای میانی ایران، تهران: آگاه.
- ۵) بشیریه، حسین (۱۳۸۱). **جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی**، تهران: نشر نی.
- ۶) بشیریه، حسین (۱۳۸۵). **دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر نگاه معاصر.
- ۷) بیل، جیمز (۱۳۸۷). **سیاست در ایران، گروه‌ها، طبقات و نوسازی**، ترجمه علی مرشدی زاده، تهران: اختران.
- ۸) پالیزبان، محسن (۱۳۸۸). «رویکردهای متفاوت نسبت به جمهوریت و اسلامیت در جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه سیاست**، سال سی و نهم، شماره ۱۱.
- ۹) تاج‌الدین، محمدباقر (۱۳۹۸/۲/۲۸). «انسداد اجتماعی»، **سایت جامعه‌شناسان جوان**، قابل دسترسی در تارنمای: <https://youngsociologists.com>
- ۱۰) توسلی، غلامعباس و ابراهیم، انصاری (۱۳۷۹). «ساختار طبقاتی ایران بین دو انقلاب مشروطه و اسلامی»: بررسی طبقه متوسط جدید در ایران»، در **جستارهایی در جامعه‌شناسی معاصر**، تهران: جامعه ایرانیان.
- ۱۱) حسام قاضی، روزان (۱۳۹۵). **مدرنیسم توسعه‌نیافتگی و از خود بیگانگی طبقه متوسط جدید در ایران**، تهران: آوای نور.

- ۱۲) دارابی، علی (۱۳۹۵). **آینده پژوهی انقلاب اسلامی: بیم‌ها و امیدها**، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳) دارابی، علی (۱۳۹۴). «طبقه متوسط جدید و توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی»، **فصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی ایران**، سال هشتم، شماره ۱، زمستان.
- ۱۴) زارعی، سید سعید (۱۳۸۳). «حکمرانی خوب، حاکمیت و حکومت در ایران»، **فصلنامه تحقیقات حقوقی**، شماره ۴۰، پاییز و زمستان.
- ۱۵) ظهیری نژاد، مهناز (۱۳۹۵). «مصائب دولت رانته»، **مجله عصر اندیشه**، شماره ۱۳، دی ماه.
- ۱۶) عراقی، غلامرضا (۱۳۸۶). «طبقه متوسط جدید و تأثیرات آن در دوره پس از انقلاب»، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان.
- ۱۷) عظیمی، حسین (۱۳۷۸). «پیدایش طبقه اجتماعی جدید در ایران»، **ماهنامه چشم‌انداز ایران**، شماره ۳، آذر و دی.
- ۱۸) عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰). **طبقات اجتماعی و رژیم شاه**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۹) فکوهی، ناصر (۱۳۸۳). «طبقه متوسط، امیدها و واکنش‌ها»، **نشریه اقتصاد پویا**، شماره ۱۲.
- ۲۰) فوزی، یحیی و رمضانی، ملیحه (۱۳۸۸). «طبقه متوسط جدید و تأثیرات آن در تحولات سیاسی بعد از انقلاب اسلامی در ایران»، **فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی**، سال پنجم، شماره ۱۷، تابستان.
- ۲۱) کرمانی، مجید و باسرخا، مهدی (۱۳۸۸). «نقش حکمرانی خوب در بهبود کارکرد هزینه‌های دولت: مطالعه موردی بخش بهداشت و آموزش کشورهای اسلامی»، **فصلنامه تحقیقات اقتصادی**، سال چهارم و چهار، شماره ۸۶، بهار.
- ۲۲) لاروک، پی‌یر (۱۳۵۸). **طبقات اجتماعی**، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران: فروردین.
- ۲۳) محمدی فر، نجات و محمدی، روح‌الله (۱۳۹۰-۱۳۹۱). «نقش دولت نفتی (رانته) در شکل‌گیری و ماهیت طبقه متوسط جدید»، **مجله چشم‌انداز ایران**، شماره ۷۲، اسفند و فروردین.
- ۲۴) مقصودی، مجتبی (۱۳۸۸). **تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)**، تهران: روزنه.

- ۲۵) نورانی، امیر (۱۳۸۵). «انقلاب اسلامی و چالش سنت و تجدد»، در **مجموعه مقالات همایش انقلاب اسلامی**، ج ۲، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، تهران: دفتر نشر معارف.
- 26) Bottomore, Tom (1991). **A Dictionary of Marxist Thought**, Oxford UK & Cambridge USA: Blackwell.
- 27) Parkin, F (1968). **Middle Class Radicalism the Social Bases of the British Campaign Nuclear for Disarmament**: Manchester: Manchester University Press.
- 28) Watson, I (1993). "Education, Class and Culture: The Birmingham Ethnographic Tradition and the Problem of the New Middle Class", **British Journal of Sociology of Education**, Vol. 14, No. 2.